

# باز هم درباره اقتصاد سیاسی رهایی زنان

راونتری

مترجم: افشار

۲۰ درصد	حمل و نقل و خدمات عام المنفعه
۲۸ درصد	تولیدات صنعتی
۳۹ درصد	عمده فروشی و خرده فروشی
۴۳ درصد	مستخدمین دولت
۵۱ درصد	بیمه، مالییه و مستغلات
۵۴ درصد	خدمات

نه تنها زنان اعضای مهم نیروی کار هستند بلکه خانه دیگر نمی تواند برای آنان پناهگاهی در برابر ضروریات بازار باشد. وزارت کار می گوید که امروزه ۹۰ درصد دختران در مراحل از زندگی خود کارخواهند کرد (۲). اگر آنطور که بنسنت می گوید، نظام سرمایه داری نیاز دارد که زنان را در خانه نگهدارد، باید گفت که دربر آوردن این نیاز بجز با رزی موفق نبوده است. بنسنت همچنین پیشنهاد می کند که یکی از منابع جنبش های رهایی زنان می تواند انکشاف اشکال ابتدائی سرمایه داری تولید خانگی باشد که زنان را آزاد خواهد ساخت تا تساوای در کار، حقوق و موقعیت را طلب کنند. اگر بخواهیم از توجه زیادی که اخیراً به مساله زنان می شود سرخی به دست آوریم، نباید توجه را فقط به خانه یا فقط به محل کار خلاصه کنیم، بلکه باید متضاد موجود بین نقش زن در خانه و در محل کار را بررسی کنیم. زنان مدت ها در ازیست که در خانه بدون دریافت مزد کار کرده اند. این مساله به تنهایی نمی تواند منبع نارضایتی زنان باشد. علاوه بر این باوریم که در صدیقاری بالاتر، مزد کمتر و موقعیت های نابرابر شغلی برای زنان نتیجه تضادی است که بین نقش فرهنگی زنان و نقش زنان بعنوان کارگر مزد بگیر وجود دارد.

در این جامعه، نقش پدر در خانواده بعنوان "نان آور" با بازاریابی نقش او بعنوان یک کارگر آزاد مزد بگیر همخوانی دارد. ولی نقش از نظر فرهنگی تعریف شده مادر یعنی نگهداری روزمره کودکان با بازاریابی خوانند. در حالی که مردان می توانند از این تفکر که "حقاقل، نان خانواده امرادرمی آورم احساس آرامش کنند، زنان شغل دل واپسند که "من به کودکم می گویم بی توجهی می کنم". در نتیجه، زنان نه تنها مشکل هر کارگری در نظام سرمایه داری از خود بیگانه را تجربه می کنند، بلکه مواجه با کشمکش ارزش های فرهنگی و نه تقویت آنها هم می شوند و تازه در آرای آن پادشاهی مالی هم دریا فت نمی کنند.

برای اینکه زنان بعنوان کارگران آزاد مزد بگیر در موقعیت برابر با مردان قرار بگیرند، لازم است که آزادی فرهنگی برابر برای ورود به مناسبات مزد بگیر بر خوردار باشند. ولی زنان با همان آزادی فرهنگی مردان وارد بازار نمی شوند. مقدار بیکاری بین مردان کمتر از زنان است و نقش زنان بعنوان مادر به پیدایش این نابرابری کمک می کند. علاوه، تجزیه بازاری کار، با این واقعیت که مردان

مقاله "اقتصاد سیاسی رهایی زنان" نوشته مارگارت بنسنت در شماره سپتامبر ۱۹۶۹ نشریه مانثلی ریویو چاپ شد. اوزنان را چنین تعریف می کند: "آن گروهی از مردم که مسئول تولید ارزش های مصرفی ساده در فعالیت های هستند که در ارتباط با خانه و خانواده قرار دارند". علاوه، زنان "موقعیت فعالی در بازار ندارند" و "به صورت بخش سهل الوصول و انعطاف پذیر ارزش عظیم ذخیره کار" باقی مانده اند. با وجودیکه با بررسی بنسنت درباره نقش زنان در خانه موافقیم، به نظر ما تغییراتی که در ترکیب جنسی نیروی کار از جنگ جهانی دوم به بعد صورت گرفته تا کیدا و رابرتان به عنوان کارگران خانه که نقش آنها را به عنوان کارگر مزد بگیر دست کم می گیرد، رد می کند.

در آمریکا در ۱۹۴۰ از هر ۴ زن بالای ۱۴ سال فقط یک نفر در نیروی کار رکل جامعه به حساب می آمده، از هر ۱۰ مادر فقط یک مادر کار می کرد و از هر ۱۲ زن ۲۴ - ۱۸ ساله فقط یک زن مشغول تحصیل بود. در ۱۹۶۸ از هر ۵ زن ۱۶ ساله بالا، ۲ زن در نیروی کار رکل جامعه به حساب می آمد، و از هر ۵ مادر ۲ مادر کار می کرد و از هر ۵ زن ۲۴ - ۱۸ ساله یک زن مشغول تحصیل بود (۱). سرمایه داری انحصاری نه تنها زنان را از نیروی کار اخراج نکرده بلکه بطور روزافزونی آنان را از خانه ها بیرون کشیده و روانه بازار نموده است. در فاصله ۱۹۴۷ تا ۱۹۶۸ میزان مشارکت مردان در نیروی کار از ۸۶/۸ به ۸۱/۲ درصد جمعیت فعال مردان کاهش یافت. در حالیکه میزان مشارکت زنان از ۳۱/۸ به ۴۱/۶ درصد افزایش داشته است. این افزایش قابل توجه در حالی صورت گرفته که نسبت زنان بالغ در مراکز آموزشی هم افزایش چشمگیری داشته است. برای سنین ۲۴ - ۱۸ ساله، نسبت زنان مشغول تحصیل از ۹/۹ درصد در ۱۹۵۰ به ۲۲/۱ در صدر ۱۹۶۷ رسید و اکنون از درصد مردان مشغول تحصیل در ۱۹۵۰ که ۲۰/۱ درصد بود پیشی گرفته است. در طول همین مدت، ۱۹۶۸ - ۱۹۵۰، نسبت زنانی که به علت "خانه داری" جزء نیروی کار جامعه حساب نمی شده اند، از ۶۰ درصد به کمتر از ۵۰ درصد رسیده است. در ژوئیه ۱۹۶۹، ۴۷/۶۸۱/۰۰۰ مرد بین سنین ۲۰ تا ۶۴ ساله (۹۳/۴ درصد کل) جزء نیروی کار جامعه بوده اند، در حالیکه برای زنان ۲۵/۸۰۷/۰۰۰ نفر (۴۸/۱ درصد کل) جزء این کل بوده و ۲۵/۱۸۰/۰۰۰ نفر به علت "خانه داری" خارج از آن قرار داشته اند.

این دشوار است که زنان را در حالیکه  $\frac{2}{5}$  کل نیروی کار جامعه را تشکیل می دهند، ساده انگارانه تولید کنندگان بی مزد ارزش های مصرفی در خانه حساب کنیم. (فقط  $\frac{3}{4}$  از مردان در نیروی کار غیرنظامی شغل هستند) سهم زنان در نیروی کار غیرنظامی از ۲۸ درصد در ۱۹۴۷ به ۳۷/۱ درصد در ۱۹۶۸ افزایش یافته است. در آوریل ۱۹۶۹ سهم زنان در بخش های مختلف به قرار زیر بود:

به خدمت نظام وظیفه فراخوانده می شوند و در نتیجه یک کاهش نسبی عرضه نیروی کار مردان پیدا می شود، تشدید می گردد. در فاصله ۱۹۴۷ تا ۱۹۶۲ که کل افراد شاغل در ارتش بطور متوسط ۲/۵ میلیون نفر بود، درصد بیکاری میان مردان ۴/۶ درصد بود که فقط ۰/۶ درصد از درصد بیکاری میان زنان کمتر است. ولی از ۱۹۶۲ که کل افراد شاغل در ارتش به بیش از ۳ میلیون رسید، درصد بیکاری مردان به ۳/۸۳ درصد رسید که ۱/۶۷ درصد از بیکاری میان زنان (۵/۵ درصد) کمتر است. از آنجا که مردان به خدمت نظام فراخوانده می شوند، در نتیجه از "امتیاز" بیکاری کمتری بهره مندی کردند. بعلاوه، تجربه نمونه و ارزنان نشان می دهد که آنها دو برابر دفعات مردان وارد بازار کار می شوند. یک بار قبل از بچه دار شدن و بار دیگر وقتی بچه ها آنقدر بزرگ می شوند که مادران می توانند مجدداً وارد بازار کار بشوند. در سالهای اخیر، تقریباً نصف زنان بیکار آنها شغلی هستند که "دوباره وارد نیروی کار شده اند". در ژوئیه ۱۹۶۹، درصد زنانی که به علت "از دست دادن آخرین شغل خود" بیکار شده اند، تقریباً ۳۷ بود که تقریباً برابر با سهمشان در کل نیروی کار جامعه است. ولی در میان اشخاصی که به علت "ورود دوباره به نیروی کار" بیکار شدند، سهم زنان ۲/۲ برابر سهم مردان بوده است. بالاخره، از آنجا که پدر نقش "نان آور" را دارد، در نتیجه، تغییر مکان عمدتاً با موقعیت های شغلی اوتعیین می شود. بدین ترتیب، زنان در خانواده هایی که همزن و هم مرد شاغلند، بطور ناچار بری مواجه با بیکاری ناشی از تغییر مکان می شوند. بنابراین این، درصد بیشتر بیکاری میان زنان اگرچه مستقل از "تبعیض" نیست، عمدتاً از این منتج می شود که زنان بعنوان مادران در خانواده های هسته ای با شرایط متفاوتی از مردان وارد بازار کار می شوند. "نیروهای طبیعی بازار" این روند را به اتمام می رسانند.

متوسط درآمد زنان شاغل فقط ۶ درصد متوسط درآمد مردان است. تردیدی نیست که آنچه مدیران در توضیح و توجیه این تفاوت می گویند، بعضاً حقیقت دارد. این درست است که میزان غیبت زنان از محل کار ۲ تا ۴ برابر مردان است و متوسط زمانی که زنان در یک شغل باقی می مانند تقریباً نصف مردان است (۲/۸ سال در مقایسه با ۵/۲ سال) (۳). نکته این است که این زنان هستند (و نه مردان) که بازار کار را ترک می کنند تا بچه دار شوند و سپس در خانه می مانند که از کوه دکان نگهداری کنند. این عوامل موجب می شوند که هزینه اضافه کاری و آموزشی کارگران بیشتر شود و در نتیجه هزینه استفاده از زنان افزایش پیدا کند. از عوامل دیگری که به پائین بودن متوسط درآمد زنان کمک می کنند این است که آنها عمدتاً در کارهای اداری شاغلند (تقریباً ۶۰ درصد زنان شاغل)، بطور نسبی کمتر در اتحادیه ها متشکل هستند (وضعیتی که با توجه به کوتاهی دوران اشتغال به آسانی قابل اصلاح نیست)، باید با عرضه روزافزون نیروی کار زنان رقابت کنند، و بالاخره، با تبعیضات آشکار هم روبرو هستند. بهر حال این واضح است که با توجه به تقابل بین کار در بیرون و پرورش اطفال، کارفرمایان زنان را در شغل های بکار می گیرند که هزینه آموزشی کارگران و ضرر ناشی از غیبت از سرکار پائین باشد.

یکی از پیش شرط های بنسنتون برای رهایی زنان امکانات برابر داشتن با مردان برای کار در بیرون از خانه است، ولی برای تحقق آن ضروریست که زنان و مردان متساویاً از قید و بندهای رفتاری بیگانه با بازار آزاد باشند. نارضایتی روزافزون زنان احتمالاً نتیجه پرتیروز شدن سریع آنان است که در مواجهه با بازاری قرار گرفته اند که بیانگر تضاد بین قید و بندهای بیگانه با بازار مادی از یک سو و قید و بندهای مطابق با بازار کارگر آزاد مزد بگیر از سوی دیگر است. اگر زنان قرار باشد که در آمدن برابر با مردان داشته باشند و اگر والدین مسولیت های عملی نگهداری و پرورش اطفال را شراکتاً انجام دهند، کارفرمایان استخدام کارگران مجرد را که بیشتر قابل اعتماد هستند و مدت بیشتری در بیکاری شغل باقی خواهند ماند، به استخدام کارگران متاهل ترجیح خواهند داد و آنوقت تضاد بین خانواده هسته ای و کار مزد بگیر آزاد در نظام سرمایه داری آشکار می شود. ما برای این باوریم که لازم است رهایی زنان علاوه بر برابری، صنعتی کردن کارخانگی و اجتماعی کردن پرورش اطفال است و ما می توانیم برای این راه برای نابودی سرمایه داری و خانواده هسته ای هر دو مبارزه کنیم. البته این نکته با بدروشن باشد که با کارگر شدن مادران، سرمایه داری خانواده هسته ای را تضعیف کرده است (در حال حاضر تقریباً ۴۰ درصد مادرانی که اطفال پائین تر از ۱۸ سال دارند وارد بازار کار شده اند).

در خاتمه، ما عقیده داریم که ما را راه شده این نظر بنسنتون را که "هیچ کس، نه زن و نه مرد نقش زنان در نیروی کار را خیلی جدی نمی گیرد" به زیر سوال می برد. ۳/۵ از زنان شاغل که ازدواج کرده اند و درآمدشان بخشی از درآمد خانواده است، این نکته را خیلی هم جدی می گیرند. ورود چشمگیری زنان به نیروی کار از جنگ دوم جهانی به این سو همراه با آن افزایش انفجاری میزان کارخانگی مسبباً اشعه و گسترش شیوه زندگی طبقه متوسط بوده است. در مارس ۱۹۶۷ وزارت کار آمریکا این وضعیت را به درستی به شرح زیر خلاصه کرده است:

حدوداً نصف زنان ۱۸ تا ۶۴ ساله در هر مقطع زمانی مشغول کارند و از هر زن شاغل ۳ زن ازدواج کرده با شوهران خود زندگی می کنند. تقریباً تمام این زنان در درآمد خانواده سهم دارند و اغلب درآمد زنان است که موجب می شود درآمد خانواده از حداقل خط فقر بیشتر بشود. در برخی از خانواده ها درآمد زن موجب می شود که درآمد خانواده از سطوح پائین به سطوح متوسط درآمدها ارتقاء یابد. در واقع، در میان خانواده های با درآمد متوسط است که بیشترین درصد زنان شاغل در نیروی کار را پیدا می کنیم.

در مارس ۱۹۶۷ در آمریکا ۴۲/۶ میلیون خانواده (زن و شوهر) وجود داشته که در ۱۵ میلیون از این خانواده ها، زنان جزء مزدگیران بوده اند. در خانواده های هائی که زنان کار می کرده اند، متوسط درآمد خانواده در ۱۹۶۶، ۹۲۴۶ دلار بود، در حالی که در خانواده های که زنان کار نمی کرده اند، متوسط درآمد ۷۱۲۸ دلار بوده است.

یادداشت ها

۱ - تمام محاسبات از منابع زیر استخراج شده اند مگر آنکه غیر از آن تصریح شود:

HISTORICAL STATISTICS OF THE UNITED STATES,  
STATISTICAL ABSTRACT OF THE UNITED STATES,  
1968 , 1969  
EMPLOYMENT AND EARNINGS Vol.16, No.2 August 1969

راجع به مادران شاغل نگاه کنید:

U.S. DEPARTMENT OF LABOUR, WOMEN'S BUREAU,  
LEAFLET 37 : "WHO ARE THE WORKING MOTHERS?"

۲ - نگاه کنید به گزارش:

SAN FRANCISCO CHRONICLE , SEPTEMBER 15, 1969.

۳ - نگاه کنید به:

V.C. PERELLA: "WOMEN AND THE LABOUR FORCE",  
MONTHLY LABOUR REVIEW, FEBRUARY 1969, P.9  
H.R. HAMEL: "JUB TENURE OF WORKERS, JANUARY  
1967, SPECIAL LABOUR FORCE REPORT P.31

۴ - نگاه کنید به:

U.S. DEPARTMENT OF LABOUR : WOMEN'S BUREAU,  
"WORKING WIVES - THEIR CONTRIBUTION TO FAMILY  
INCOME" DECEMBER 1969.

MONTHLY REVIEW : JANUARY 1970  
MONTHLY REVIEW : JANUARY 1970

ماخذ مقاله :

"احتمال فقیر نبودن در خانواده های که زنان همکار می کنند، به مراتب بیشتر از خانواده های است که زنان کار نمی کنند. تقریباً ۵ میلیون خانواده در ۱۹۶۶ درآمد سالانه ای کمتر از ۳۰۰۰ دلار داشته اند. فقط ۵ درصد از خانواده های که زنان همکار می کنند در این دسته جای گیرند، در حالی که برای خانواده های که زنان کار نمی کنند، این رقم ۱۵ درصد است. درآمدی معادل ۷۰۰۰ دلار در سال را در ۱۹۶۶ مادران متوسط برآورد می کنیم، ولی این مقدار برای یک خانواده شهرنشین که ۴ عضو داشته باشد کافیست. ۲۹ درصد از خانواده های که زنان همکار می کرده اند، درآمدی پایین تر از این مقدار دارند، ولی برای خانواده های که زنان کار نمی کنند، این رقم ۴۹ درصد است.

هرچه درآمد سالانه خانواده بیشتر باشد (تا ۱۵۰۰۰ دلار) احتمال بیشتری دارد که زنان همکار نیروی کار باشند. درصد مشارکت زنان در نیروی کار در مارس ۱۹۶۷ برای خانواده های که درآمد ۱۹۶۶ درآمدی کمتر از ۲۰۰۰ دلار داشته اند، از همپایین تر و برابر ۱۳ درصد بوده است. در حالی که برای خانواده های که درآمد سالانه نشان بین ۱۲۰۰۰ دلار تا ۱۴۹۹۹ دلار بوده این رقم به ۵۳ درصد می رسد. اگر پرسیده شود که زنان شاغل به چه مقدار در درآمد خانواده نقش دارند؟ در جواب باید گفت که بر اساس پژوهش اداره آمار وزارت کار، متوسط درآمد زنان در کل درآمد خانواده در ۱۹۶۶، ۲۲/۲ بوده و در خانواده های که زنان تمام وقت در طول سال کار کرده اند، این رقم ۳۶/۸ درصد بود (۴).

این ارقام خود سخن می گویند. حفظ سطح زندگی خانواده و در بسیاری از موارد اجتناب از فقر در حال حاضر عمدتاً به یک درآمدی که به دو درآمد (زن و شوهر) بستگی دارد. این روندی غیر قابل بازگشت است. شرکت زنان در کارمزدگیری را دیگر نمی توان "ناپایدار و گذرا" برآورد نمود. زمان برای رجعت زنان به خانه سپری شده است ●

★ ★ ★